روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه • ۲۷ مهر ۱۳۹۵ • ۱۶ محرم ۱۴۳۷ • ۱۸ اکتبر ۲۰۱۶ • سال چهاردهم • شماره ۲۷۰۶ • ۲۰ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۱:۴۹ • اذان مغرب ۱۷:۴۳ • اذان صبح‌فردا ۴:۵۱ • طلوع آفتاب ۶:۱۴

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

ماجرای عشق و عاشقی میدون

چرا نباید کدو بخوریم؟

• **پوریا عالمی:** آدم خربزه بخورد، پای لرزش می‌نشیند. سنجد بخورد، پای صبرش می‌نشیند. هلو بخورد، پای قیلی‌ویلی‌اش می‌نشیند. نشادر بخورد، پای سرعتش می‌نشیند. قهوه بخورد، پای بیداری‌اش می‌نشیند. تخمه بخورد، پای پوستش می‌نشیند. مرغ بخورد، پای تخم‌مرغش می‌نشیند. خلاصه خوردن آدم معلوم‌دار می‌کند هر کی چه‌کار خواهد کرد. هر کسی هم هر کاری کرد، معلوم‌دار می‌شود چه خورده است. اگر زیاد خورده باشد، زیاد حرف می‌زند یا صداش را درنمی‌آورد که زیاد خورده است. اگر کم بخورد، نا ندارد حرف بزند و کم حرف می‌زند. خلاصه از قدیم گفتند ببین کی چی می‌خوره و از کجا می‌خوره تا بگویم چی‌کاره‌حسن‌بک است. اتفاقا مسئله فقط محتوا نیست و ظرف هم مهم هست؛ یعنی یک‌سری، هم از توبره می‌خورند، هم از آخور. یک‌سری هم مال مردم را می‌خورند و مال‌ومنالشان هی بزرگ‌تر می‌شود. یک‌سری هم نان ندارند بخورند، اما نمی‌دانند خربزه آب است و به‌همین‌دلیل به حرف‌های خربزه‌ای و کله‌خربزه‌ای‌ها دل می‌بندند. بعضی‌ها اینجا می‌خورند آنجا پس می‌دهند. بعضی‌ها هم اینجا می‌خورند و هم آنجا و هرگز پس نمی‌دهند. یک‌سری بخوربخور راه انداخته‌اند منتها یک‌طوری می‌آیند انگار بخور و نمیر هستند. یک‌سری طوری بخوربخور می‌کنند که دوروبری‌هاشان هم بُخوری بشوند. خلاصه زندگی مسابقه خوردن است. حالا نخور کی بخور. بعضی‌ها هم ذائقه‌شان تغییر می‌کند و گیاه‌خوار می‌شوند. بعضی علف‌خوار. بعضی برج‌خوار. بعضی زمین‌خوار. بعضی رانت‌خوار. بعضی همه اینها را با هم می‌خورند که عیبی ندارد، ما عادت داریم، عیش اینجاست که مغز ما را هم می‌خورند. خلاصه دیروز بابای سوفیا گفت: پسر ببین بزرگان چی خورده‌اند تا هم مثل آنان بزرگ شوی؛ مثلا «غلامرضا شاهین‌فرد - سرآشپز نهاد ریاست‌جمهوری- اخیرا در مصاحبه‌ای گفته: مشایی می‌گفت برای من و احمدی‌نژاد کدوتنبل بدون روغن در فر بپز. در ضمن یک‌بار هم در سوپ احمدی‌نژاد پیاز سوخته بود؛ آن را به وزارت بهداشت بردند تا آزمایش کنند که آن پیاز صرفا سوخته است و مسئله دیگری ندارد». ما همیشه برایمان سؤال بود که برنامه غذایی آقای احمدی‌نژاد چه بود که این‌طوری شد. از وقتی سرآشپز گفته آقای احمدی‌نژاد و مشایی کدوتنبل می‌خورند، فهمیدم که باید کدوتنبل و چیزهای تنبل‌کننده را از برنامه غذایی‌ام بگذارم کنار. **وصیت:** سوفیا... ای عشق من... کدو آدم‌ها را عوض می‌کند. عشق من... کدو نخور تا با من مهربان بمانی.

کارتون خواب

مهدی عزیزی

آن‌سوی تاریخ

یک سال کتک خوردن در مدرسه

پرویز خرسند

محصل که بودم، آرام بودم و مغرور. با وجود وضع نابسامان خانوادگی و کوچ‌های اجباری مداوم به خاطر شغل پدرم، بار این تنهایی و بی‌کسی را در غروری که پشت سکوتم پنهان شده بود، حمل می‌کردم تا اینکه قرعه به نام بجنورد افتاد. پدرم از آن استوارهای ارتشی بود که همیشه دلش می‌خواست رئیس باشد نه مرئوس و از آنجایی که هیچ راهی جز رفتن به روستاها و مناطق دورافتاده برای ترفیع جایگاه بلد نبود، هر از چندی ما را از روستا یا شهر کوچکی به آبادی دورافتاده‌ای می‌برد تا بلکه آنجا در پاسگاهی به مقامی درخور برسد و بجنورد هم یکی از این نقاط بود. آن موقع در خیابان اصلی بجنورد، دبستان‌ها دست راست خیابان و تنها دبیرستان شهر در سمت چپ خیابان قرار داشت و از نگاه دخترانی که هر صبح ما محصل‌ها را می‌پاییدند می‌شد فهمید که اگر در پیاده‌روی سمت چپ خیابان در حال حرکتی، به چشم آنها مرد شده‌ای و اگر در پیاده‌روی سمت راست، هنوز بچه‌ای و این گفت‌وگو ندارد دیگر!

لابد حق می‌دهید که وقتی سال ششم دبیرستان شروع شد چه ذوق و شوقی از قدم‌گذاشتن در پیاده‌روی سمت چپ آن خیابان داشتم و ۱۰ روز بعد که معلوم شد به دلیل شلوغ‌بودن دبیرستان، باید دوباره به همان دبستان سمت راست خیابان برگردیم، چه حالی پیدا کردم. رفت‌وآمدهای آن روزهای کوتاه به دبیرستان بجنورد آن‌قدر برایم لذت‌بخش بود که برگشت به مدرسه و بچه به‌حساب‌آمدن آن‌هم بعد از ۱۰ روز تجربه مردانگی، چه حالی از من گرفت. روز سختی بود آن روز برگشت. همه توی صف ایستاده بودیم و بالای پله‌ها و کنار سکو، ناظم توده‌ای مدرسه داشت برایمان خط‌ونشان می‌کشید. حرفش این بود که فکر نکنیم حالا که چند روزی را در دبیرستان گذرانده‌ایم، مرد شده‌ایم، بلکه اینجا همان دبستان است و ما شاگردان آن. توهین‌ها و تهدیدهای عجیب‌وغریبش برای من که غرور کاذبی داشتم، سنگین آمد و شاید به همین خاطر بود که در سکوت مطلق صف، سرفه‌ای پرصدا کردم، از آن سرفه‌ها که سیل خنده بچه‌ها را به راه انداخت. ناظم متوجه شد که کار من است و همان‌جا صدایم کرد. از پله‌ها بالا رفتم؛ یک، دو، ده و شپلق! کشیده محکمی به گوشم خورد که از آن بالا به پایین افتادم. دوباره! «پرویز خرسند، بیا بالا!» بالا رفتم و شپلق! تمام صورتم از اثر افتادن روی پله‌ها خونی شده بود اما ناظم به‌جای فیصله‌دادن ماجرا، اعلام کرد که از امروز یک کتک مفصل، جیره روزانه‌ات خواهد بود مگر روزی که بدون تمرد به شب برسانی.

ماجرا اما یک سال طول کشید، یک سال پر از کتک و چه خوشبخت بودم من که خانواده‌ام در طول این یک سال، نه کف دست‌های ترکه‌خورده‌ام را دیدند و نه صورت سرخ‌شده با سیلی‌ام را. دنیای فقیرانه جایی برای این سؤال‌ها ندارد.

سال‌ها بعد، درحالی‌که من دانش‌آموز دبیرستانی در مشهد بودم، دیگر نام پرویز خرسند به عنوان نویسنده برای مردم شناخته‌شده بود. آن روزها به پاتوق داش‌آقا در پاساژی می‌رفتیم که محفل دانشجویان مسلمان بود و آنجا بروبیایی داشتند. در ورودی این قهوه‌خانه، محمدعلی واکسی بساط داشت با ۱۵ صندلی. یک روز اتفاقی روی یکی از صندلی‌ها نشستم برای واکس‌زدن کفش‌هایم و همان‌موقع بود که آن ناظم از درگاه درآمد و کنارم ایستاد. با احترام بلند شدم و گفتم بفرمایید یا جای من بنشینید یا روی یکی از ۱۴ صندلی. ایشان که من را به عنوان نویسنده و دوست دکتر علی شریعتی و شاگرد برادر خودش می‌شناخت، گفت محال است جلوی شما بنشینم. هرچه از من تعارف، از ایشان انکار و این البته نشان می‌دهد که معلم‌هایی که آن‌موقع ما را کتک می‌زدند از چه میزان شعور و درک بالایی برخوردار بودند. خلاصه مدتی به همین منوال گذشت تا بلند شدم و گفتم آقای فلانی شما یک سال تمام من را در بجنورد کتک می‌زدی و حالا کنارم روی صندلی نمی‌نشینی؟ گفت مگر شما پرویز خرسند نیستید؟ گفتم چرا، آن‌موقع هم من را به همین نام صدا می‌زدی و اسباب تنبیهت فراهم بود. آن دیدار به خجالت ایشان گذشت و به پایان رسید؛ اما ممکن بود آماج این تنبیه‌ها یا من را به‌کل از درس بیندازد یا راهی بازار و کسب‌وکارم کند یا اینکه به راه بدتری کشیده شوم. امروز هم اگر دغدغه‌ای درباره تنبیه محصل‌ها هست، مربوط به همین نگرانی‌هاست وگرنه که آن دوره و شیوه تنبیه‌هایش دیگر به فراموشی رفته.

همین حوالی

احترام غایب

شبنم سپانلو

اگرچه تکرار مکررات مشکلی از تمام قضایا حل نمی‌کند؛ اما شاید بیاموزیم چگونه به یکدیگر، به مرده‌ها و زنده‌ها، احترام بگذاریم. این خود درسی بزرگ است در یک جامعه دموکرات که چه خوب و چه بد، هم‌اندیش یا غیر آن، یکدیگر را ملاحظه کنیم و حرمت‌ها را نگه داریم. داستان تخریب سنگ‌های قبر بزرگان و در میان آنان سنگ مزار محمدعلی سپانلو، شاعر تهران و تمام ناکامی‌های حاصل از آن، تعویض سنگ و تلاش برای جلب نظر حتی مخالفان و در انتها خبر تکذیب کلی داستان تخریب سنگ قبر در شبکه‌های اجتماعی، نایی برایمان نگذاشته... . یک ماه پیش به کشوری سفر کردم و در قبرستان معروف آن، قبوری دیدم از همه قِسم...؛ قبرهایی شکیل با مجسمه‌هایی از پرسوناژ متوفیان یا ساده و بی‌آلایش... در کنار یکدیگر....؛ برای یک بالرین در کنار یک فیلسوف، یک عارف در کنار یک لیبرال، نویسنده در کنار... . شاید اگر نمی‌توانیم در دنیا یکدیگر را تحمل کنیم، قبرها فرصت مناسبی برای سازش و دموکراسی به ما بدهند. بهتر است تیشه مخالفتمان را روی سنگ قبر بزرگان نکوبیم، اگر مسئولیم، مسئولیتمان را بپذیریم و اگر رسیدگی می‌کنیم، همه جوانب را بسنجیم. تخریب سنگ مزار کسی همچون او هیچ‌گاه تأثیری در ماندگاری و بقای تفکراتش نخواهد داشت. همچون محمد علی سپانلوها در آثارشان، کوشش‌ها و تأثیراتشان تا ابد زنده خواهند بود. به امید روزی که مخالفتمان را با گفت‌وگو و در قالب فرهنگی درخور قدمت سرزمینمان، حل کنیم.

چشم‌انداز

اعداد پرخطر

سمیه توحیدلو: بسته به اینکه تا چه اندازه اعداد برایمان معنا پیدا کنند، درصدها و آمارهای متعدد جلب توجه می‌کنند. هنوز هم یکی از جذاب‌ترین پژوهش‌ها برای دستگاه‌های اجرائی انجام مطالعات میدانی با داده‌های کمّی است. داده‌هایی که بتوان با استناد به آنها و تعمیم‌دادن آنها به مردم ایران، درباره خصلت‌هایشان، خواسته‌ها و انگیزه‌هایشان و حتی نگرش‌هایشان حرف زد. نه در ایران که در همه‌جا اعداد حرف می‌زنند. مؤسسه‌های بزرگ برپا می‌شوند و آمار می‌دهند. هرچه روش‌ها دقیق‌تر و علمی‌تر باشد و هرچه نظام تصمیم‌گیری در جامعه‌ای دقیق‌تر باشد و قدرت رقابت برای کسب اطلاعات آماری بیشتر باشد، این اعداد نقش‌های بزرگ‌تری پیدا می‌کنند. افسون‌زدایی از هرچیز اعم از خواست‌های یک جامعه برای همگان جذاب است و چه چیزی جذاب‌تر از اینکه بتوان با عمومیت‌بخشیدن به این اعداد از تمام ابهامات اجتماعی و فرهنگی پرده برداشت. اما در این میانه کشاکش بر سر اعداد، گاهی خطاهایی که کم هم نیستند، مغفول می‌مانند. یادمان می‌رود وقتی به عددی می‌رسیم، از جامعه آماری و تعداد پرسش‌شوندگان سؤال کنیم. امکان پرسیدن درباره سؤال و سؤال‌های احتمالی برای ارزیابی یک شاخص یا متغیر خاص را نداریم. تنها اعداد را می‌شنویم. یکی از تأثیرگذارترین اعداد این روزها آمارهایی است که درباره آسیب‌های اجتماعی منتشر می‌شوند. آمارهایی که بدون اشاره به روش پژوهش، عددی را به جامعه خاصی نسبت می‌دهد. یکی از نمونه‌های این اعداد، اعدادی است که در زمینه ابتلا به انواع مواد مخدر، مشروبات الکلی یا هرگونه ارتباط با جنس مخالف در بین محصلان ارائه می‌شود. اعدادی که به مدد وجود شبکه‌های اجتماعی به شکل خام دست‌به‌دست می‌شوند. از این‌گونه آمار در پژوهش‌های مختلف کم نمی‌بینیم؛ برای مثال یکی از این مجموعه اعداد به رفتارهای پرخطر دانش‌آموزان دبیرستانی اشاره دارد. بدیهی‌ترین و شاید بهترین نتیجه‌ای که از این آمار و آمار مشابه در زمان‌های مختلف می‌توان گرفت این است که شیوع و ابتلا به برخی از آسیب‌ها شتاب گرفته است. این درست است که زنگ خطر برای بسیاری از آسیب‌ها در سنین پایین به صدا درآمده، اما آیا به‌راستی این آمار نشان‌دهنده وقوع واقعی چنین خطراتی با همین درصدهای کمّی است؟ آمارهایی از این دست، برآمده از سؤالاتی است که اغلب به شکل غیرمستقیم پرسیده می‌شوند. سؤال‌های مستقیم درباره اینکه آیا فردی رفتار پرخطری دارد یا نه، اغلب جواب‌های نادرستی می‌گیرد؛ ازاین‌رو محقق سؤال را به گونه دیگری می‌پرسد. درباره تصور فرد از ابتلا به رفتارهای پرخطر درباره اطرافیان و جامعه سؤال می‌کند. واقعیت اینجاست که به نظر می‌رسد با مقایسه آمارهای رسمی با پژوهش‌های میدانی، تصور افراد درباره میزان ابتلا به رفتارهای پرخطر و آسیب‌های اجتماعی فراتر از ارقام رسمی و حتی گاهی واقعیت است. این تصور با وجود رسانه‌ها و شبکه‌های مختلف اجتماعی مدام تقویت و از طرفی همین آمارهای دست‌به‌دست شده، تصورات جدیدتری از جامعه را از دل اعداد ایجاد می‌کند.

شاید بتوان گفت در کنار بخش زیادی از محسنات شفافیت در امر اطلاع‌رسانی، یکی از معضلات ارائه این دست آمارها، تأثیر بر باورهای افراد است. هرچند که اگر این شفافیت نباشد، امکان هرگونه پیشگیری یا برنامه‌ریزی از دست می‌رود و سؤال‌های اصلی محققان در حوزه‌های مختلف با واقعیت اجتماعی ایران همخوانی پیدا نمی‌کند. اما باید توجه کرد این اعداد چگونه به دست آمده‌اند و آیا اعتبار یا قدرت تعمیم دارند یا خیر. همخوان‌شدن آمارهای ملی و اصلی گاهی می‌تواند مشکل این اعدادِ متعلق به جامعه‌های آماری کوچک را برطرف کند و حتی روی تصورات تأثیر بگذارد. مهم اینجاست که هرچند اصل ابتلا به رفتارهای پرخطر مسئله مهمی است، اما باید توجه کرد مسئله تصورات حاکم بر جامعه هم مهم است. تصور از وقوع یک آسیب به شکل فراگیر آن را از حالت ناهنجاری و عمل قبیح خارج می‌کند و امکان نزدیک‌شدن فرد غیرمبتلا به آن را افزایش می‌دهد. این باور که «همه این‌گونه‌اند، پس من هم چنین باشم» یا همان هم‌رنگی با اکثریت، مشکل عمده این تصورسازی‌هاست. ناهنجاری همیشه بیشتر به چشم می‌آید. وقتی این تصورات را در کنار ناهنجاری‌هایی که مدام می‌بینیم بگذاریم، این باور «همه چنین‌اند» باوری یقینی می‌شود و توجیهی برای ابتلا. هرچه این تصورات دامنه‌اش به سنین پایین‌تر کشیده شود، روابط دوستی و تأثیر و تأثرهای دوستان مدرسه بیشتر قابلیت مبتلاشدن را با این فلسفه توجیهی به فرد می‌دهد؛ بنابراین همان‌قدر که مهم است پژوهش‌های دقیق و آمارهای درست و تعمیم‌پذیر برای شناخت نسل جدید ارائه شود، به همان اندازه نیز باید به اعداد و اطلاعاتی که به لحاظ روشی، وضع مشخصی ندارند و مدام دست‌به‌دست می‌شوند، حساس بود. مثل همیشه شفافیت اطلاع‌رسانی خوب است و اگر باشد، اندک اعدادی که گاهی از پژوهش‌های کوچک و غیردقیق به دست می‌آید، این‌چنین در جامعه جا باز نخواهد کرد.

پی‌نوشت: متن به بهانه این تصویر بسیار دیده‌شده در شبکه‌های اجتماعی است. البته مستقل از آن نوشته شده است.

پیشنهاد

«درسگفتار اقتصاد سیاسی چیست؟» در چهار جلسه با حضور محمد مالجو از روز پنجشنبه ۲۹ مهر ساعت ۱۵ در مؤسسه مطالعات سیاسی- اقتصادی پرسش برگزار خواهد شد. علاقه‌مندان برای کسب اطلاعات بیشتر و شرکت در این درسگفتار می‌توانند با شماره‌های روابط‌عمومی مؤسسه پرسش ۸۸۸۲۲۰۱۰-۸۸۸۳۷۶۴۷ تماس گرفته یا به وب‌سایت qporsesh.com مراجعه کنند. مؤسسه پرسش در خیابان قائم‌مقام فراهانی- پایین‌تر از خیابان استاد مطهری- کوچه شبنم - پ ۳ واقع شده است.

پیشخوان

سومین شماره یادآفرین به‌همراه گفت‌وگو با امیر محبیان و درباره شهر سبزوار منتشر شد.در این شماره، محمدرضا رستمی، مدیرمسئول ماهنامه، در سرمقاله‌ای با عنوان «برندینگ شخصی شهردار» به ۱۰ نکته کلیدی که در روند شکل‌گیری تصویر و شخصیت شهردار در اذهان عمومی مؤثر است اشاره کرده است. گفت‌وگو با علی کوشکی، شهردار سبزوار، یادداشتی از دکتر غلام‌رضا ظریفیان، با عنوان سبزوار ملک بیداری، گفت‌وگو با فرماندار، احمد برادران، گفت‌وگو با کاظم کرامت، رئیس شورای شهر قزوین و گفتاری از سعید راد، بهروز بقایی و مژده دقیقی جزء مطالب این شماره است.

در گفت‌وگوی ویژه این شماره با دکتر امیر محبیان به برندینگ شخصی از کاشت تا برداشت پرداخته شده است. همچنین در گفت‌وگوی دیگری در این شماره با حسینی، مدیرعامل کارخانه ارج، به روند شکل‌گیری برند ارج که وارد هشتمین دهه از فعالیت خود شده است پرداخته شد و در این زمینه یادداشت و گفتاری از سعید لیلاز با عنوان «ثبات کلیدواژه ماندگاری برند» و حامد سلطانی‌نژاد با موضوع «درس ارج پیش‌نیاز آزمون اقتصاد مقاومتی» آورده شده است. پرونده بین‌الملل این شماره به برندینگ کشور برزیل اختصاص دارد؛ کشوری که توسعه نوین خود را بر پایه ورزش قرار داده است و برندینگ خود را با رویداد جهانی المپیک ریو کلید زده است. سهیل سیمره، دبیر گروه بین‌الملل، با همراهی رضوان گلستانه و هادی غریب با تکیه بر شرایط و جایگاه اقتصادی به بررسی این کشور پرداخته‌اند. داستان شهر این شماره را نیز بهاءالدین مرشدی با عنوان «نام پسر من چیست» نوشته است. ماهنامه یادآفرین، ماهنامه تخصصی برندینگ در ایران است.

اطلاعیه

جمهوری اسلامی ایران
وزارت علوم تحقیقات و فناوری

وزارت علوم تحقیقات و فناوری
مؤسسه آموزش عالی آزاد بهار

پذیرش دانش پژوه MBA و DBA

در راستای گسترش آموزش عالی آزاد و تربیت نیروی انسانی ماهر برای اداره سازمانهای اقتصادی ، اجتماعی ، تولیدی و خدماتی ، موسسه آموزش عالی آزاد بهار با استناد به مجوز رسمی شماره ۲۴/۲۳۴ از وزارت علوم ، تحقیقات و فناوری اقدام به برگزاری دوره عالی آزاد مدیریت MBA در گرایش های (بازاریابی ، برندینگ، استراتژیک ، مالی ، مدیریت هنر ، منابع انسانی ، اجرایی ، کسب و کار دیجیتال ، شهری ، بیمه ، گردشگری) و دوره مدیریت عالی کسب و کار DBA نموده است .

اولین مرکز تخصصی MBA و DBA در ایران

DBA
۳۰ مین دوره
شروع دوره : نیمه دوم مهرماه ۱۳۹۵

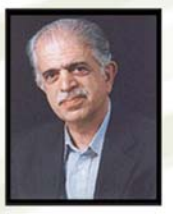

مدیر گروه DBA
پروفسور سید مهدی الوانی

MBA
۱۰۲ مین دوره
شروع دوره : نیمه دوم مهر ماه ۱۳۹۵

مدیر گروه MBA
دکتر رحیم فرضی پور

با گواهینامه مورد تایید از وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

مدیر گروه های بهار

مدیر گروه سرمایه گذاری و بورس دکتر رضا تهرانی
مدیر گروه مدیریت اجرایی دکترعلی شایق
مدیر گروه منابع انسانی دکتر سعید شهبازمرادی
مدیر گروه آینده پژوهی دکتر سعید خزایی
مدیر گروه مدیریت استراتژیک دکتر محمد خطیبی
مدیر گروه بازاریابی و برند دکتر بهنود الله وردی
مدیر گروه مدیریت بیمه مهندس بهروز اسدنژاد

www.bahar.ac.ir

جهت کسب اطلاعات بیشتر و انجام امور ثبت نام با شماره تلفن ۸۸۷۳۰۱۸۴ (خط ویژه)
تماس حاصل فرموده و یا به آدرس تهران ، خیابان بهشتی ، خیابان پاکستان ، کوچه دوم ، پلاک ۲۷ مراجعه فرمایید